

هنر همیشه بر حق بودن

۸۳ راه برای پیروزی

در هنگامی که شکست خوردید



کتابخانه ملی و اسنادخانه

Schopenhauer, Arthur	:	سرشناسه
هنر همیشه برحق بودن؛ نوشته آرتور ش. شopenhauer	:	عنوان و نام پدیدآور
ترجمه پروانه طاهری.	:	مشخصات نشر
تهران، علم کاغ. ۱۳۹۸	:	مشخصات ظاهری
۱۲۰ ص.	:	شابک
978-622-95488-5-1	:	وضعیت فهرست نویسی
فیبا	:	یادداشت
The art of always being right اصلی	:	یادداشت
۳۸ راه برای متقاعد کردن دیگران.	:	عنوان دیگر
۳۸ راهکار هوشمندانه برای متقاعد کردن دیگران.	:	موضوع
Logic, Philosophy, Reasoning, Debates and Debating	:	
طاهری، پروانه، ۱۳۴۱ - مترجم.	:	شناسه افزوده
BC ۵۰	:	رده بندی کنگره
۱۶۰	:	رده بندی دیویی
۵۷۶۷۹۹۷	:	شماره کتابشناسی ملی



نشر مطرکاج

هنر همیشه بر حق بودن آرتور شوپنهاور

The Art of Always Being Right

Arthur Schopenhauer

مترجم :	پروین طاهری
چاپ اول :	۱۳۹۰
صفحه آرای :	ژیلار رسولی
چاپ :	کهنه ی زاده
تیراژ :	۵۰۰ نسخه
قیمت :	۱۰۰۰ تومان

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از
این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر، تکرار
تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از
جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی،
فیلم و صدا نیست.

ISBN: 978-622-95488-5-1

تهران: خ انقلاب، خ دوازده فروردین، کوی بهشت آیین، پلاک ۱۶

تلفن: ۶۶۴۰۲۹۰۱ - ۶۶۹۶۰۸۱۸



Atrekajpub@gmail.com



Atrekajpub



Atrekajpub

مقدمه

ا.سی. گرلینگ

آیا نظم و سرپنهور از نوشتن کتاب «هنر همیشه بر حق بودن» علمی و آیه آمیز بود؟ این مقاله، توصیه‌های عملی تند و تیزی را درباره‌ی چگونگی شکست دادن حریف در بحث مطرح می‌کند؛ توصیه‌هایی که بدون هیچ عذری، ماکیاوولی^(۱) هستند. سوپنهور می‌نویسد: «بحث و جدل منطقی، هنر گفتمان است؛ با حقه‌ای که شخص با هر روش ممکن موضع خود را حفظ کند. چه حق با او باشد و چه نباشد.» او عمداً - و نه با کنا - به گونه‌ای به طور تحریک آمیز - از سوفسطاییان باستان تقلید می‌کند. نظر سقراط^(۲) و افلاطون^(۳) نسبت به سوفسطاییان دشمنی رد و اعتقاد داشتند آن‌ها فارغ از حقیقت یا عدالت، و حفظ

1- Machiavellian

2- Socrates

3- Plato

در مقابل دریافت مبلغی، به دیگران آموزش می‌دهند که چگونه «بدترین» را «بهترین» و «بهترین» را «بدترین» نشان دهند.

در نتیجه، سقراط و افلاطون نسبت به فلسفه، نگاهی تحقّ آمیز داشتند. هدف آن‌ها حقیقت و خیر بود، و دو نیز را از هم متمایز می‌کردند؛ «دیالکتیک»^(۱) که به نظر آن‌ها عبارت از: (۱) تأثیر صادقانه به وسیله معانی سؤال و جواب و بحث و گفتگو. و (۲) استفاده‌ی سوفسطاییان از ابزار لفظی و جاذبه‌های احساسی، صرفاً با هدف متقاعد کردن مخاطب. از آنجا که بیان هر چیز فقط با هدف متقاعد کردن انجام می‌شد، جایی برای تحلیل و بررسی انتقادی و تمیید وجود نداشت. سوفسطاییان قادر بودند با تعلیم مهارت‌های خود پول درآورند، زیرا این مهارت‌ها در روم باستان، متقاضیان زیادی داشتند؛ جایی که شیوایی کلام و مبالغه در مجادله، عامل خوشبختی انسان‌ها بود. طبیعتاً و یقیناً غیراخلاقی این کار و انگیزه‌های آن، افلاطون و استادش را وادار به تحقیر آن‌ها کرد؛ و همین نگرش منفی آن‌ها،

به معنای جدل و بحث. 1- Dialectic

کل تاریخچه‌ی سوفسطاییان را لکه‌دار کرد؛ کسانی که هنرهای لفاظی و تحریک‌آمیزشان تا به امروز بدنام مانده و با عنوان «سفسطه» و زبان‌بازی از آن‌ها یاد می‌شود.

و این دقیقاً همان چیزی است که شوپنهاور در «هنر همیشه بر حق بودن» تعلیم می‌دهد. وی به عنوان یک فیلسوف، یک مسئول متفکر، مردی که همدلی و دلسرزی را پایه و اساس اخلاق می‌داند، واقعاً می‌تواند چنین حری زبند: «در مباحثه، باید حقیقت عینی را کنار بگذاریم - یا حتی فائز از آن - باید به عنوان یک شرایط تصادفی به آن نگا کنیم و فقط به فکر دفاع از موقعیت و استدلال خودمان در مقابل رقیب باشیم». هنگامی که او از ترفندهایی - مهم نیست صحیح باشد یا نه - برای شکست دیدگاه رقیب حرف می‌زند، ایامی خواهد به ما هشدار دهد مراقب ترفندهایی که ممکن است رقبای بی‌وجدان علیه ما به کار ببرند، باشیم؟

جواب این سؤال آن قدر که دوست داریم محترم نیست، حداقل تا زمانی که شوپنهاور به نوشتن این کتاب اقدام کرده است. اولین مترجم انگلیسی این کتاب، بیلی

ساندرز^(۱)، به راحتی فکر می‌کرد که بخش «سوفسطایی» کتاب «هنر همیشه برحق بودن» به قصد کنایه نوشته شده است. اما شوپنهاور مردی پیچیده بود، و بدبینی و نوسمندی عمیق حاکم بر افکارش، به علاوه انزواطلبی و بی‌توجهی که تقریباً تمام عمر به آن مبتلا بود - محرومیتی در دنیا که از رفاه و احترام مقام دانشگاهی، او را با «استادان» شدن ساخت و باعث شد همیشه به خاطر کوتاه‌فکری باش از غرور و خودبینی استادان، آماده‌ی حمله به آن‌ها باشد - و با قبول این احتمال را سخت می‌کند که گزاره‌هایش، نیمه‌جدی هستند یا کاملاً جدی و نوعی سلاح برای دیگران است که بتوانند با آن به مخالفت و مبارزه علیه آن‌ها بپردازند.

به این ترتیب، شوپنهاور می‌گوید: «آن نفر ممکن است به طور عینی برحق باشد، با این حال، امکان دارد از نگاه دیگران و حتی گاهی خودش، دچار شکست شده.» پس خوب است چگونگی غلبه بر حریف را در مواردی که ظاهراً به نظر می‌رسد بدترین استدلال را داریم، اما درواقع بر حق است - بدانیم. اما لازمی این

موفقیت، آن است که همچنین قادر باشیم حتی در مواردی که حق با ما نیست، بر حریف غلبه کنیم.

مردم چگونه می‌توانند در مباحثه، بدون در نظر گرفتن حقیقت، فقط به دنبال پیروزی باشند؟ شوپنهاور می‌گوید: «ساده است؛ این فرومایگی طبیعی، جزو طبیعت انسان است». این نتیجه‌ی «تکبر ذاتی» و این حقیقت است که مردم قبل از حرف زدن، فکر نمی‌کنند اما حرف‌ها را ردی‌آلودند - آن‌ها به سرعت موضعی را انتخاب می‌کنند و سپس بی‌آن که از درستی یا نادرستی آن آگاه باشند، از سر غرور و لجبازی به آن می‌چسبند. غرور همیشه حقیقت را شکست می‌دهد.

با این حال - شوپنهاور باز هم ادامه می‌دهد: «این ریاکاری فراوان، این سرسختی بر سر حرفی که حتی به نظر خودمان هم غلط است، حرفی برای گفتن دارد.» - این بار شوپنهاور کاملاً جدی است و با برهانی منطقی و گراوارد می‌شود. چیزی که اغلب اتفاق می‌افتد این است که ما ابتدا با این باور حقانیت خود شروع می‌کنیم، اما سپس با فشار استدلال رقیب، در این باور متزلزل می‌شویم و فقط در گذر زمان، پی می‌بریم که حق کاملاً با ما بوده

است. پس خوب است که سلاح‌هایمان را حفظ کنیم. شوپنهاور می‌گوید: «بنابراین، ضعف عقل و انحراف اراده‌ی ما، متقابلاً همدیگر را حمایت می‌کنند.»

برداشت شوپنهاور این بود که، دست کم در دوران جدید، هیچ چیز مقاله‌ای با رساله‌ی او - درباره‌ی روش‌های سوفسطاییان برای پیروزی در بحث - قابل مقایسه نیست. اما او این رساله را منتشر نکرد. در عوض، بعدها در زندگی‌اش، بخش مقدماتی آن را، که به طور چشمگیری اصلاح شده بود، در جلد دوم «اضافات»^(۱) و «متممات»^(۲) به چاپ رساند. شروع «اضافات و متممات»، با جمله‌ای از *یوونال*^(۳): «زندگی را به حقیقت اختصاص بده»^(۴)، گویای آن است که شوپنهاور آگاهانه هرگونه تمایل ماکیاوولی را رد می‌کند. او در مقاله‌ی کنونی می‌گوید: «من بر این اساس، حدود منم بود از این راهکارها [درباره‌ی پیروزی در بحث] را ردآوری و بر روی آن‌ها کار کرده بودم. اما اکنون نمی‌خواهم تمام این جایگاه‌های کوتاه‌فکری و ناتوانی را که پیوستگی نزدیکی

1- Parerga

2- Paralipomena

3- Juvenal شاعر طنزپرداز رومی. /م

4- Vitam impendere vero

با عناد، تکبر و ریاکاری دارند، فاش کنم.» او به جای بیان نکاتی درباره‌ی چگونگی برنده شدن در بحث، با لذت می‌گوید: «از بحث کردن با عوام پرهیزید.» بحث کردن با آنها فقط آدمی را وادار به بی‌انصافی، سفسطه‌گری و فریبکاری می‌کند. (هر سه این واژه‌ها متعلق به اوست، و نتیجه همیشه نفرت‌انگیز است.)

این مقاله تماماً نشان می‌دهد که وقتی شوپنهاور به عقب برمی‌گردد، و به «هنر همیشه بر حق بودن» نگاه می‌کرد آن را به عنوان یک سند کنایه‌آمیز می‌دید؛ هشداری به وسیله مثال به یک قاعده‌ی اخلاقی. از طرفی، با توجه به توضیحات بی‌پرده و کاملاً نمایان در ارائه برخی توضیحات، به نظر می‌رسد که او قصد داشته مقاله‌ای استهزاآمیز بنویسد. اما از آنجا که این مقاله، همچنین لحنی تند و خشمگینانه دارد و انسان را به عنوان موجودی طبیعتاً پست و خودبزرگ‌پندار توصیف می‌کند، و رک و بی‌پرده راهکارهایی برای گذشتن از دیگران ارائه می‌دهد، نوشتن چنین مطالبی نمی‌تواند از سر تفریح و تمسخر بوده باشد.

اما شوپنهاور نسخه‌ی کامل اصلی را منتشر نکرد و

هنگامی هم که این رساله بعد از مرگ او، به طور کامل منتشر شد، با اظهاراتش در «اضافات و متممات» همراه بود. بنابراین هیچ کس فکر نمی کند که شوپنهاور یک ماکیاولی اصیل و مبتکر هنرهای خبیث استدلال ریاکارانه باشد؛ و به جای آن، این مقاله‌ی کوچک، عجیب و غریب، جالب و اغواکننده را به عنوان یکی از نمادهای نبوغ مردم نور او، و به شکلی عجیب و غریب قابل تحسین - بخصوص در کنایه - نسبت به بقیه‌ی دیدگاه‌های فلسفه‌اش می دانند.